

صحت معاملات

فرق بین عقد و عهد نسبت بین آنها عام و خاص مطلق است - زیرا هر عقدی عهد هم میباشد و هر عهدی ممکن است عقد باشد و ممکن است که اطلاق عقد بر او نشود مثل نذر و عهد شخصی -

در تمام ملل و نحل قبل از اسلام عهد و عقودی برای زندگانی اجتماعی بشر وجود داشته و خود را ملزم با اجرای آن میدانستند - اسلام هم در تعقیب عادات نوعی و شخصی عقود و عهد را لازم الوفا دانسته چنانچه در سوره مبارکه مائده (یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود) و همچنین فرموده (والموفون بعهدهم اذا عاهدوا) موضوع مورد اختلاف بین علماء آنست که کلمه العقود که جمع محلا بالف و لام است راجع بتمام معاملات و عقودست که در دنیا بین افراد و ملل مختلفه شایع بوده با راجع بمعاملاتی است که در عرف اعراب و اسلام متداول بوده یا الف و لام آن عهد و راجع بعقودی است که بین حضرت رسول و مسلمین در موقع خود بود هر یک برای نظریه خود دلائلی ذکر کرده اند که مورد مقام ذکر آنها نیست.

آنچه اغلب از علماء متقدمین نظر دارند آنستکه جمله اوفوا بالعقود را نظیر جمله (جمع الامیر الصاقه) تلقی نموده اند و گفته اند چنانچه مراد از صاقه - صاقه مملکت امیر است نه تمام دنیا - همچنین مراد از العقود عقودی است که بین اعراب و مسلمین در موقع خطاب شایع و رایج بوده و ضمنا نسبت به نظریه اشخاصی که الف و لام العقود را ارجاع بتمام معاملات دنیا قرار داده اند ایراد نموده اند که لازم میآید که در موقع خطاب افراد کثیره که در نظر شارع ممنوع بوده خارج گردد و افرادی که مشمول کلمه العقود باشند کمتر از افراد ممنوع باشد و این معنی در نظر عرف و عادت صحیح نیست - بعضی گفته اند مراد از کلیه معاملات کلی فردی است نه کلی نوعی تا اخراج اکثر لازم آید : ثمره نزاع در موردی است که در صحت و سقم معامله شك نماییم - بنا بر نظریه آنهاست که العقود را حمل بتمام

معاملات شایم و رایج وقت قرار میدهند بنظر آنها اصل اولیه روی امریه مزبور ایجاد شده و مورد شك را روی اصل مزبور مرتفع مینمائیم و قائل بصحت مورد شك میشویم -

بنظر آنها که الفولام را عهد میدانند مورد شك باید مجرز گردد که جزء معاملات و عقود معقود زمان خطاب بوده یا نه و اصلی که اثبات صحت آنرا نماید در دست نیست -

قسمت دیگر که بین علماء مورد نظر است آنست که مراد از (اوفو) که امر میباشد آیا امر تکلیفی است یا ارشادی و متعلق امر وفای بکلیه معاملات است یا موارد مخصوص - بعضی گفته اند که مراد به (اوفو) لزوم وفای بمقاد تمام عقود متداوله موقف خطاب است مگر مواردی که عنوان لزوم از طرف شارع مرتفع شده و قائل بجواز آن معامله شده اند بعضی گفته اند که مراد از (اوفو یا العقود) لزوم وفای بمقاد هر عقدی است مطابق وضعیت این عقد (ان کان لازماً فلان و ان کان جائزاً فاجائز) بعضی گفته اند که مقصود از امر فقط رخصت و ارشاد مسلمین بوفای بمقاد عقود بوده - آنچه اکثر علماء نظر دارند قسمت دوم از نظریه فوق الذکر است یعنی لازم است که بمقاد هر یک از عقود مطابق وضعیت آن عمل شود - در مورد عقود لازم و عرف و عادت آنرا لازم میدانند از قبیل معاملات و اجاره و نکاح اتیان بمقاد آن لازم است و نسبت بمواد که عرف و عادت آنرا جائز میدانند از قبیل شرکت و عاریه و غیره بمقاد آن عمل شود -

نمره نزاع در اینکه آیا الفولام العقود را جمیع عقود و معاملات است که در دنیا بین تمام ملل شایع و رایج است یا الفولام عهدی و مقصود از آن معاملات است که در موقف خطاب بین اهالی جزیره العرب رایج بوده - هر گاه الفولام را برای استقرار و مشمول آن برای تمام معاملات دنیا قرار دهیم لازمه این تصدیق شارع بصحت تمام معاملات متصوره در آن موقف میباشد - و در صورتیکه شك نمائیم آیا آن معامله صحیح است یا نه روی اطلاق کلمه العقود میگوئیم اصل اولیه صحت آنست و دلیل مثبتی که خروج آنرا ثابت نماید موجود نیست و اگر الفولام را برای معاملات معهود بین افراد مورد خطاب قرار دهیم لازمه آن آنست - در صورتیکه در صحت و سقم معامله شك نمائیم در اینجا اصل ثابتی که بتواند حکم بصحت چنین معامله بنماید موجود نیست. باید صحت آنرا احراز نمائیم

که آیا جزء معاملاتی است که درموقع خطاب معهود بوده یا نه موضوع دیگر که مورد بحث علماء است آنست که آیا عقود و معاملات صیغه مخصوص لازم دارد یا معاظات در آنها جاری است - بعضی گفته اند چون انتقال ملك از یکی بدیگری و همچنین تمهد افراد بامور مورد تعهد را بایستی با الفاظیکه از طرف شارع تعیین شده اجرا نمود - بعضی گفته اند که صیغه مخصوص در معاملات و عقود لازم نیست بلکه هر عبارتی که مفهوم بمعنی مقصود باشد کافی است - بعضی دیگر نسبت بعقود قائل بتبعیض شده اند اموراتی را که از جهت تصویب شارع صورت عقد بخود گرفته از قبیل طلاق و نکاح و وقف و لعان وظهار بایستی مطابق همان الفاظی که از طرف شرع تعیین شده درموقع انشاء گردد - ولی سایر عقود و معاملات از قبیل بیع و عاریه و مضاربه و شرکت و غیره چون روی تصویب امورات قبلی بوده که بین افراد شایم و جاری بوده است صیغه بخصوص لازم ندارد بلکه هر صیغه ای که مفهوم و مصرح در فهم مقصود باشد کافی است - و اکثر از فقها همین معنی را مورد نظر قرار داده اند - بحث در این باب بعدا بعرض میرسد -

موضوع دیگر عنوان معاظات است - که بین مردم شایم است و معاملات منقول در اسواق و غیره روی معاظات بعمل میآید - نسبت بمعاطات اقوال عدیده بین فقها حکم فرماست اول از قبیل شیخ مفید و علماء متقدمین نقل کرده اند معاظات بیع لازمی است و روی تراضی مشتری و بایم صورت میگیرد و این عبارت را ذکر نموده اند (و ینقصد البیع علی تراضی بین الاثنین)

وفي امسالك (اشرط كون الدال على الرضا اللفظ) بعضی دیگر گفته اند لفظی که دلالت بر رضا نماید در معاظات لازم است این قول علماء متأخرین از قبیل محقق اردبیلی و علامه نراقی و عدّه از اهل سنت و جماعت است - ۲ بعضی قائل شده اند از قبیل محقق کرکی و جماعتی از علما گفته اند در معامله معاظاتی معامله و سیم است و غیر لازم است - ۳ - گفته شده که معاظات بیع نیست و فقط مفید اباحه تصرف برای متعاملین است - و این قول مختار علامه در میسوط و خلاف و سایر کتب فقهیه است و بعضی گفته اند که معاظات معامله مستقلی است و مفید ملکیت برای بایم و مشتری نسبت به ثمن و مثنی است ولی بنحو تزلزل و حق آنست که معاظات در عرف و

عادت و مطابق موازین شرعی اطلاق بیع بر او میشود تا ثمن و مثن تلف شده حق رجوع دارند و حق آنست تا متباین از یکدیگر جدا نشده و ثمن و مثن تلف نشده باشد حق رجوع دارند و بعد از تصدیق هر يك مالک ثمن و مثن میگردند - دلیل این

۱ - اطلاق عرف و عادت بر تقابض بقصد تملیک است بدون الفاظ مخصوصه بطوریکه متبادر از عرف اطلاق بیع بر این قسم معامله میشود
 ۲ - جریان سیرت قطعیه مستمره از زمان اسلام تا کنون بر صحت معاملات مأخوذ معاطات و معامله افراد با مبیم معاطاتی معاملات املاک و تصرفات مالکانه نسبت بآن از قبیل نقل و انتقال و غیره و همین سیره مستمره بین مسلمین را میتوان دلیل قرارداد - بعلاوه عده از علماء ادعای اجماع بر صحت بیع معاطات نموده اند - در صورتیکه موجب ملکیت نشود نقل و انتقال نسبت بآن صحیح نیست زیرا شرط صحت انتقال مالک بودن ناقله است

۳ - تنفیذائمه اظهار در تمام ادوار خود و عدم منع نسبت بصحت معاطات و اعمال ملکیت نسبت بمبیم معاطاتی و در صورتیکه معاطات مفید ملکیت نبود لازم بود بقاعده لطف هر يك از ائمه در زمان خود منم معامله معاطاتی را نموده باشند و هیچ يك از علماء دلیل بر این معنی ذکر نه نموده اند بنابراین بدلیل تقریر برائمه ثابت است که معاطات معامله و مفید ملکیت است

۴ - اگر معاطات موجب ملکیت نمیشد لازم نبود که ثمن و مثن در نظر متباین معلوم و معین باشد در صورتیکه معین بودن ثمن و مثن راهمکی شرط نموده اند و این معنی اثبات مینماید که مفاد معاطات اباحه تصرف نیست زیرا در اباحه تصرف تعین مقدار لازم نیست مثل اموالی که برای عروس افراد نثار مینمایند و همچنین جهیزیه که بعروس داده میشود که مقصود از آن صرف اباحه تصرف است و هیچیک تعین مقدار را برای او ذکر نه نموده اند - و همچنین لازم میآید که در صورت تلف مال معاطاتی هر يك از متعاملین حق رجوع به تلف شونده مال در بدو بنمایند - و مطالبه قیمت و غرامت را نمایند - در صورتیکه هیچکس قائل باین معنی نیست و در صورت تلف بعهده شخص است که در بد او تلف شده - جهات مزبور اثبات می نماید که معاطات معامله شرعی است و بعد از مفارقت متعاملین معامله نسبت بآنها قطعی و غیر قابل فسخ است مگر با رضایت طرفین